

سرود نهایت

میان ماندن و رفتن همیشه در جنگ است
چقدر آبی و روشن، چقدر گل رنگ است
ولی برای رسیدن دوی پای دل، لنگ است
که بی تو توده دل‌های مردم از سنگ است
اسیر خلوت و شعر و سرود و آهنگ است

دلم برای حضورت چقدر دلتنگ است
ببین که جاده‌ی ذهنم برای آمدنت
اگرچه دیدن رویت سراب گشته مرا
نمود داده تو را آفتاب... تا بررسی
بیا سرود نهایت! که قلب من دیر است

در جستجوی نینوا

چشم انتظار آشنایی در خودم هستم
محتاج تغییر هوایی در خودم هستم
در جست و جوی نینوایی در خودم هستم
هرشب عزادار عزایی در خودم هستم
دنبال رد چشمه‌هایی در خودم هستم
در فکر تصمیم نهایی بر خودم هستم
هر لحظه دنبال منایی در خودم هستم

هرشب گرفتار بلایی در خودم هستم
حال غریبی دارم و از داغ، لبریزم
گاهی اباسفیان‌ام، گاهی حسینی، گاه...
روز و شبم ویران‌تر از ویرانه‌ی شام است
حس عجیبی دارم از لب‌های خشکیده
حر می‌شوم، آزاده‌ی آزاده می‌میرم
هرشب گلویم را به زیر نیزه می‌گیرم

با حال بود و خاکی و...

□ تقدیم به سید و سالار آزادگان ایران سید علی اکبر ابوترابی

گشتم ولی هرگز ندیدم مثل و ماندنش
ما را پذیرا بود، با انبوه لبخندش
ایوب، اغراق است یانه... هست پابندش!
دست فرشته هست کوتاه از دماوندش
با یاد زهرا (علیها السلام) حفظ می‌شد باز، پیوندش
میز و سیاست هم نکرده بود، خرسندش
افسوس که پنهان شده در بین پسوندش!

آزاد مردی که دلم افتاده در بندش
هرچند هر سلول او فریاد می‌زد زخم!
سنگ صبور از دست صبر او ترک برداشت
هرچند هم پایین بیاید، باز ممکن نیست
شلاق اگرچه بزد بندش را جدا می‌کرد
با حال بود و خاکی و پیوسته با مردم
نامش سؤالی ماند اقا با تعجب رفت

یکی از همین روزها

تو می‌آیی از نور، از آسمان
و قد می‌کشد نور، در آسمان
زمین می‌شود سهم آزادگان
تُرک می‌خورد بغض فریادمان
به تقسیم لبخند، تقسیم نان
به دست تو، تیغی عدالت نشان
ورق می‌خورد سرنوشت جهان
بهار عدالت، امام زمان!

یکی از همین روزها، ناگهان
تو می‌آیی و شب زمین می‌خورد
قفس با ظهور تو خط می‌خورد
به سر می‌رسد فصل سرد سکوت
تو می‌آیی از فصل عدل علی
تو از سمع توفان شبی می‌رسی
تو می‌آیی و با سرانگشت تو
تو در باغ آدینه گل می‌کنی